

مارکسیسم و اسلام

سومین کشور جهان که عده زیادی مسلمان در آن می‌زیست روسیه بود که از این حیث بعد از امپراطوری انگلیس (هندوستان) و عثمانی بود. اسلام بعد از ارتدکس بزرگترین دین روسیه بود و پیروان آن در آغاز این قرن به بیش از هجده میلیون می‌رسیدند و در سراسر روسیه پراکنده بودند ولی زادگاه اصلی آنها سواحل ولگا، اورال، سیبری، آسیای مرکزی (ترکستان) کریمه و قفقاز بود.

در شهرهای بزرگ روسیه اروپائی مسلمانهای زیادی بویژه تاتارهای قازان که مانند مردم آذربایجان مال و امکنت زیاد و فرهنگ پیشرفته‌ای داشتند و باتمدن و آداب اروپائی آشنائی بیشتری داشتند در تمام مشاغل و امور دست‌اندر کار بودند.

در ۱۷۸۸ بفرمان کاترین بزرگ در شهر اوفای شورای مذهبی برای حل و فصل اموردینی مسلمانها تأسیس گردید و چون این شهر در ولایت اورنبورگ بود شورای مزبور را «شورای مذهبی اورنبورگ» نیز می‌گفتند.

این شورا تابع وزارت کشور روسیه و رئیس آن مفتی بود که دولت تعیین می‌کرد و هیئتی از قضات شرع با وی همکاری داشتند و مسلمانهای این منطقه خاصه قزاقها امور مذهبی خود را آنجا رجوع می‌کردند.

بعد از آنکه آسیای مرکزی و قفقاز بتصرف روسیه درآمد مفتی اوفای کوشید که امور مذهبی آن نواحی را نیز در دست گیرد ولی دولت موافقت نکرد و کریمه و قفقاز و آذربایجان مدتی سازمان مذهبی رسمی و دولتی نداشت.

پس از انقلاب، دولت کمونیست فقط شورای مذهبی اوفای را بر رسمیت شناخت و بودجه‌ای برای آن تعیین کرد و بدین ترتیب این شورا جزء سازمانهای دولتی کمونیست درآمد و مفتی عطاالله بایزیدوف را که از وفاداران تزار بود معزول کرده و بوسیله کنگره مسلمانان روس که اول ماه مه ۱۹۱۷ در مسکو تشکیل شد و عالم جان بارودی، را بسمت مفتی مسلمانان قزاقستان، سیبری و روسیه اروپا تعیین نمودند.

قصد و غرض مسلمانها از این تلاش و تشکیلات حل مسائل دینی بود و بهیچوجه خیال مداخله در امور سیاسی نداشتند و چون عده مخصوصاً تاتارهای قازان و باشکیرها از طرف عمال تزاری آزاد و تبعیض دیده بودند مقاصد دینی و ملی را در هم آمیخته و با امید آنکه بتساوی حقوق و آزادی خواهند رسید از پیشرفت انقلاب خرسند بودند و گمان می‌کردند که چند میلیون مسلمانی که در مرزهای روسیه سکونت دارند و با سایر کشورهای اسلامی همجواری باشند اگر مطابق وعده‌ای که داده‌اند به خود مختاری برسند و زنده‌ای در سیاست شده و در کارها اثر خواهند داشت و بحفظ ملیت و سنن اجدادی خود موفق خواهند گردید. رهبران بلشویک که بکمک این مردم

پایدار و دلیر احتیاج زیادی داشتند امیدشان را شدیدتر نمودند و لنین و سایر رهبران کمونیست در سخنرانی‌های خود آنها را یکی از ملل ستم‌دیده و محروم شمرده و بمبارزه با تزار و دستگاه استبداد تشویق می‌کردند و پیش خود چنین می‌اندیشیدند که در جهان خاصه در امپراطوری انگلیس قریب دو یست ملیون مسلمان هست که در بند امپریالیسم گرفتارند و چنانچه کمونیسم به حمایت و هوخواهی آنها برخیزد بنیان قدرت دشمن را متزلزل خواهد نمود و بتأثیر اسلام دو نشان خواهد زد «زبونی دشمن و پیشرفت کمونیسم» .

در دسامبر ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای بامضای لنین و استالین که کمیسر ملیتها بود بدین مضمون صادر شد «مسلمانان روسیه ، تاتارهای ولگا و کریمه ، قرقیزها و سارتهای سیبری ، مردم ترکستان چه چنها و قزاقهای کوهستان و شما مردمی که معابد و مساجد تان ویران شد و دین و مذهب تان مورد اهانت و تحقیر تزار و عمال ستمگروی قرار گرفت بدانید که از این پس عقیده و آداب دینی و عادات و سنن ملی شما کاملاً محترم و آزاد بوده و از هر گونه تجاوز و فشار مضمون است . زندگی ملی خود را در کمال آزادی و بدون ترس و هراس تجدید کنید و ادامه دهید زیرا این حق مسلم شماست و بدانید که حقوق شما مانند مردم دیگر روسیه مورد حمایت انقلاب و اتحادیه کارگران و سر بازان و روستائیان و نمایندگان آنها خواهد بود» .

این اعلامیه در مسلمانان خارج مخصوصاً هند تأثیر شدیدی نمود و در داخل روسیه نیز طبقه تحصیل کرده و روشن فکر را به حفظ آزادی، دین و ملیت خود امیدوار کرد و به پشتیبانی رژیم کمونیست برانگیخت تا جائی که بسیاری از آنها داوطلبانه وارد ارتش سرخ شده در نهایت دلاوری و وفاداری جنگیدند و بیشتر افراد لشکر پنجم سپاه سرخ که در شرق روسیه جنگید و کلچاک را از پای در آورد در آمد مسلمان بودند.

چیزی نگذشت که خلاف اعلامیه ۱۹۱۷ آشکار گشت و دولت شوروی روشی بر مراتب شدیدتر از دوران تزار نسبت بکلیه مذاهب و ادیان خاصه اسلام پیش گرفت .

لنین و استالین که همچنان کمیسر ملیتها بود صریحاً گفتند «رژیم کمونیسم منکر خداست و مذهب را مانند تریاک سبب سستی و عقب افتادگی جامعه می‌داند و هیچگاه با آن سازش نخواهد کرد» سپس مذهب را از دولت جدا کرده از هر گونه کمک محروم نمود در صورتی که قانون اساسی شوروی علاوه بر مذاهب برای تمام ملیتها و اقلیتهای مقیم روسیه محل و مقام خاصی قائل شده صریحاً گفته بود :

«هر ملت حق دارد راه و رسم زندگی و طرز حکومت و اداره خود را انتخاب کند و حتی اجازه دارد در صورت تمایل از روسیه جدا شود»

در آغاز کار یعنی در ژوئیه ۱۹۱۷ تاتارهای قازان این ماده قانون اساسی را باور کرده خواستند دولت خود مختاری تأسیس نمایند و سه شورای نظامی، مذهبی و عمومی تشکیل دادند و قطعنامه‌ای نوشته به شورای مذهبی اوفا که عالم جان بارودی رئیس آن بود فرستادند و آنجا پیش نویس قانون اساسی جمهوری خود مختار ایدیل او را ل تهیه شد . بموجب این طرح در جمهوری مزبور که بیش از هشت میلیون جمعیت داشت سه اداره تأسیس می‌شد ۱- مذهبی ۲- فرهنگی ۳- اقتصادی و برای ریاست اقتصادی شخصی بنام صدری مقصودی را انتخاب کردند. کارهای دیگر یعنی امور سیاسی و نظامی و جنگ و صلح کلیه بامسکو بود. این طرح برای

تصویب نهائی به کرملین فرستاده شد تا به مجلس ملی شوروی که در مارس ۱۹۱۸ تشکیل می-گردید تسلیم شود.

علاوه بر آنکه این طرح تصویب نشد، دولت شوروی دستوراً انحلال کلیه سازمانهای ایدیل اورال را صادر نمود و فقط يك دادگاه کوچک شرعی را باقی گذاشت بشرط آنکه کمترین مداخله‌ای در امور سیاسی نکند.

این جریان باعث شگفتی شد و عده‌ای از پیشوایان خوش باور مسلمانان روسیه گمان کردند که علت این وقایع خودسری و غرض‌ورزی افراطیون کمونیست است و مقامات کرملین احیاناً مطلع و موافق نیستند. لذا هیئتی با شرکت مفتی عالمجان بارودی و صدوری مقصودی رئیس اداره اقتصاد و قربان قلی رئیس اداره فرهنگ ایدیل اورال در ماه مه ۱۹۱۸ برای ملاقات با رهبران شوروی بمسکو فرستادند و خطابه بلند بلایائی تهیه کرده تصریح نمودند که هیچ مقصود و غرضی جز آزادی مذهب و فرهنگ ندارند و در امور سیاسی و نظامی و غیره کمترین چون و چرائی نخواهند گفت و توضیح دادند که قبول این تقاضاها مسلمانها را دلگرم کرده و فاداری و دولت-خواهی آنها را بیش از پیش خواهد افزود و در خارج از روسیه نیز حسن اثری بسزا خواهد داشت. سپس خلاصه‌ای از درخواستهای خود تهیه و ضمن نامه‌ای سفارت ترکیه در مسکو تسلیم نموده تقاضای همراهی کردند.

مسکو پاسخ بسیار سرد و خشکی داده و گفت «اداره امور نواحی مسلمان نشین روسیه را مسلمانان روشنفکر و میهن دوست با پیروی از اصول کمونیسم در دست گرفته‌اند و در رژیم شوروی مذهب مقام قابل اعتنائی نمی‌تواند داشته باشد».

در این خلال «کمیساریای ملتها» که ریاست آن با استالین بود مرکزی بنام اداره امور مسلمانها تاسیس کرده مأمور نمود که مسلمانها را بمتابعت از اصول کمونیسم وادار کند و «ملا نور و حیدوف» را که از تاتارهای قازان و از کمونیستهای بسیار افراطی بود ریاست اداره و عالمجان ابراهیموف و شریف مناظوف را که آنها نیز از کمونیستهای دوآتشه بودند بمعاونت وی انتخاب نمود. نخستین اقدام این اداره تأسیس «حزب کمونیست اسلامی» در شهرها و مراکز اسلامی بود. این حزب مأمور شد که اساس ملیتها را از میان بردارد. در نتیجه «جمهوری تاتارستان و باشکیر» که تشکیل آن در ۲۴ مارس ۱۹۱۸ صریحاً از طرف لنین و استالین و عده داده و تضمین شده بود اصلاً بوجود نیامد.

در ۱۹۲۰ پس از اتمام جنگهای داخلی و پیروزی بلشویکها جمهوریهائی طبق نمونه و الگوی «جمهوری مرکزی روس کمونیست» در نواحی مسلمان نشین روسیه تأسیس شد که در آنها کمترین نشانه‌ای از مذهب نبود فقط بعضی از مدارس اسلامی هنوز باز بود و اجرای پاره اعمال دینی نادیده گرفته می‌شد و اوراقی از طرف مسلمانان انتشار می‌یافت که یکی از آنها روزنامه «شورا» بود که در اورنبورگ چاپ می‌شد و از بهترین روزنامه‌هایی بود که در روسیه منتشر می‌گردید.

افراط و سختگیریهای کمونیستها ایجاد عکس‌العمل کرد بطوریکه بیشتر مسلمانها بفرا گرفتن خط و سواد و تعلیمات مذهبی پرداختند و عده مسلمانهای باسواد بیش از پنجاه درصد اضافه شد.

نشر کتب بسیار خوب مذهبی و تحقیقات عمیق در فلسفه و فوائد اجتماعی اسلام طوری رواج یافت که برترکیه و مصر پیشی گرفت و طلیعه بیداری مسلمانان شد و اسباب نگرانی شدید بلشویکها گردید و آنها را بفکر چاره انداخت. بدین منظور کلیه مدارس اسلامی در ۱۹۱۸ تعطیل شد و توهین و آزار علما و روحانیون بالا گرفت. مدرسین مدارس عده‌ای کشته شدند و جمع زیادی به خارج روسیه مهاجرت کردند. در ۱۹۲۱ بسبب خرابی جنگهای داخلی ویی اعتنائی شدید دولت و نارضایتی مردم قحطی شدیدی در این نواحی بروز کرد که تنها در شهر قازان بیش از پانصد هزار جمعیت تلف شد و رفتار بلشویکهای افراطی طوری سبب افزجار گردید که پنجمین کنگره حزب کمونیست که در ۱۹۲۳ در مسکو تشکیل شد دستور داد که در مبارزات مذهبی از توسل به زور و خشونت خودداری شود ولی بعضی از مسلمانان کمونیست مانند «میر سید سلطان علی اوغلو» که از دستیاران لجباز استالین بود کاسه‌ی آتش گرمتر شده به تبلیغات توهین آمیزی علیه خدا و مذهب و ارزش معنوی اسلام پرداختند.

مسلمانان نیز ساکت ننشسته چنان واکنشی نشان دادند که آثار آن در ترکیه و هند دولت روسیه را نگران ساخت و وادار کرد که در ۱۵ ژوئن ۱۹۲۳ کنگره‌ای با شرکت سیصد و پنجاه نماینده مسلمانان تمام روسیه در اوقا تشکیل دهد غرض دولت شوروی فقط ائتلاف وقت بود و تصمیمی که کنگره گرفت این بود که توسط وزارت امور خارجه پیام شاد باشی برای مصطفی کمال فرستاده خیانت و استبداد سلطان محمد ششم و همدستی ویرا با دول اروپای مرکزی تقبیح نماید. اعضاء کنگره پس از تنظیم این پیام دسته جمع به سفارت ترکیه در مسکو رفته رونوشت پیام را به آن سفارت تسلیم نمودند. این اقدامات تمام بدستور دولت بود و آشکارا نشان می‌داد که کمونیستها به احساسات مسلمانان خارج از روسیه زیاد اهمیت می‌دهند.

در ۱۹۲۳ بدستور کمیته اجرائی حزب کمونیست فرا گرفتن تعلیمات مذهبی برای اطفال مسلمان که سنشان از ۱۴ سال کمتر باشد ممنوع شد و بقیه فقط هفته‌ای یکروز اجازه داشتند بمساجد یا مراکز دیگر رفته تعلیمات دینی بیاموزند ضمناً کمونیستهای محلی مأمور شدند که همه گونه مانع و مشکل ایجاد کنند که این بچه‌ها نتوانند معلمین خود را بیابند.

در ۱۹۲۱ عالمجان بارودی مفتی اوقا در گذشت و «رضاء الدین فخرالدین» بجای وی انتخاب شد وی از اجلة علماء روسیه و از مورخین و نویسندگان بزرگ بود و از قضات شرع مردمان معتبری مانند کشف الدین ترجمانی و ضیاء الدین کمالی و زنی که او را «خانم قاضی» می‌گفتند با او همکاری می‌کردند.

از ۱۹۲۳ کارهای مذهبی مسلمانان تاتارستان، باشکیر، اوزبکستان، اوکرائین، چوواش، و تیباخ کلموک، سیبری و شهرهای بزرگ روسیه از جمله مسکو با اداره مذهبی اوقا و گذار شد و مفتی اوقا رهبر بیش از ده میلیون مسلمان گردید ولی کارهای مذهبی مسلمانهای نواحی دیگر روسیه مانند کریمه، داغستان، آذربایجان، و ترکستان که بیشتر شیعه بودند همچنان با بعضی مراکز کوچک محلی بود.

پیشنمازها و اذان گوها را وزارت کشور تعیین می‌کرد و ریاست علمی و روحانی آنها با مفتی و امور مالی و اداری آنها با شخصی بود که ویرا محتسب می‌گفتند. مساجد مالیات مخصوصی می‌-

پرداختند. چون دولت پیشنهادها و اذان گوها را جزء طبقه مفتخور (پارازیت) گذاشته بود از بعضی حقوق محروم شده بودند از آنجمله اجازه شرکت در انتخابات و گرفتن کوپن نان و خواربار و نداشتند و نیز فرزندان آنها از تحصیل و ورود بمدارس ممنوع بودند بالنتیجه هزارها پیشنهاد و اذان گواز کار خود استعفا کردند تا بتوانند فرزندان خود را بمدرسه بفرستند. باوجود تمام این مشکلات سستی در عقاید دینی مردم دیده نمی شد و پنهان و آشکارا در حفظ شاعر مذهبی خود پافشاری میکردند و در مقابل رنج و آزار مخالفین فداکاریهای حیرت انگیزی از خود نشان می دادند.

اوایل ۱۹۲۵ مفتی رضاعالدین و فخرالدین وقاضی کشافالدین ترجمانی بمسکو رفته از دولت درخواست کردند که نسبت بمسلمانان رفتار ملامتری پیش گیرد در نتیجه دو ماه بعد در اوقاف شورائی تشکیل شد تا بموضوع رسیدگی کرده تصمیم لازم بگیرد. این شورا پس از نشست و برخاست زیاد دستور داد که تلگرام تشکری برای لنین و استالین و کمیته اجرائیه حزب کمونیست باشکیر بفرستند و مفتی ضیاعالدین فخرالدین در جشن دویت سالگی آکادمی علوم روسیه شرکت نماید ولی راجع بمسائل مذهبی و کاهش رنج و آزار مسلمانان تصمیمی گرفته نشد.

در روسیه مدتها بموافقت دولت مجله ای منتشر می شد بنام «اسلام مجله سی» که مطالبی بسیار ارزنده در باب حقایق دین و اثرات آن در تأمین سعادت و صلاح جامعه داشت و عده زیادی در داخل و خارج روسیه آنرا می خواندند و نامه های زیادی در تقدیر و تشویق آن از مسلمانان خارج می رسید. در ۱۹۲۵ این مجله بدستور مسکو تعطیل شد ولی بر تعداد اوراقی که علیه خدا و مذهب انتشار می یافت پیوسته افزوده می شد و تندترین آنها را «سلطان علی اوغلو» می نوشت. وی دین را مولود افکار تاریک مردمی ریاکار، جاه طلب و سودپرست می دانست که هدفی جز ارتجاع و انحطاط اجتماع و نابودی ملک و ملت ندارند. این ناسزاها مردم ساخت خشمگین می ساخت و چون چاره ای نبود باردیگر تصمیم گرفتند دست بدامان رهبران مسکو زده از ایشان بخواهند که اهانت به معتقدات مذهبی و مقدمات دینی را متوقف سازند. این توسل اثری نکرد جز آنکه روزنامه های کمونیست درخواست کنندگان را به باد دشنام گرفته اداره امور مذهبی را به ارتجاع و غرض ورزی متهم نموده مجازات کارکنان آنرا ازدولت خواستند.

این اوضاع بین مسلمانان خارج روسیه اثر بسیار بدی کرد و چون با برنامه تبلیغاتی و هدف سیاست خارجی دولت شوروی کاملاً منافات داشت سال بعد یعنی در ۱۹۲۶ هیئت بریاست ضیاعالدین فخرالدین از طرف دولت بمکه اعزام شد و کشافالدین ترجمانی سخنگوی هیئت همه جا گفت که رفتار دولت کمونیست بامسلمانها بسیار خوب است و تمام مساجد باز و دائرند. لازم بگفتن نیست که بیشتر اعضاء هیئت از پلیس مخفی شوروی بودند.

سخنگیریهای دولت نسبت بمذهب و پیروان آن همچنان ادامه داشت مثلاً عده محاکم شرح در ازبکستان در ظرف یکسال یعنی از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷ از هشتاد و هفت به هفت رسید و در ۱۹۲۸ همگی تعطیل شد.

حمله بمذهب و اهانت به خدا هر روز به طرزی تازه صورت می گرفت. مثلاً در ۱۹۲۶

«انجمن بی‌خدایان» در تمام نواحی مسلمان نشین روسیه دائر شد و رهبری آن به «جمیل‌جان یاروسلاوسکی» که از کمونیست‌های بسیار تند و گستاخ بود واگذار گردید. این انجمن‌ها با تمام مذاهب مبارزه می‌کردند برقراری سیستم کلخور نیز وسیله دیگری برای اجرای این منظور شد در ۱۹۲۸ خط عربی ممنوع شد بالنتیجه خواندن قرآن و کتب دینی و ارتباط با مسلمان‌های خارج غیرممکن گردید و اعضاء «کوم سومول» یعنی جوانان کمونیست مامور جمع‌آوری نسخ قرآن شدند و این قرآن‌ها را در میدان‌های عمومی آتش زدند. کلخورها روحانیون و ملاها را جزء «کولاک‌ها» یعنی زمین‌خواران استعمارگر بشمار آورده مشمول مالیات‌های سنگینی قرار دادند بطوریکه در ۱۹۳۰ پنجهزار و دویست روحانی و سیصد و شصت و سه اذان‌گو از کار خود برکنار شده و یکصد و سه مسجد تعطیل گردید و در شهر قازان که یکی از بزرگترین مراکز اسلامی روسیه بود و اقلاً پنجاه هزار مسلمان در آن سکنی داشتند فقط یک مسجد باز بود. این اعمال بار دیگر خشم مسلمان‌ها را برانگیخت و در بعضی نواحی از جمله شمال قفقاز منتهی بشورش‌های مسلحانه و اشغال ادرات و مراکز دولتی گردید. دولت با کمک ارتش آنها را بشدت سرکوب نموده عدّه زیادی را اعدام و عدّه زیادتری را به اردوهای کار فرستاد و لسی شورش مسلمانان «چه‌چن» مدتها ادامه داشت و سرانجام دولت شوروی تصمیم گرفت عدّه مسلمان‌ها را در نواحی مرزی کم کند.

در کوهستان‌های جنوب شرقی ازبکستان زیارتگاهی بود بنام «شاه مردان» حزب کمونیست یکی از اعضاء خود موسوم به «حکیم زاده» را که از مبلنین معروف و بی‌شرم ضد خدا و مذهب بود به آنجا فرستاد تا مردم را از زیارت و اعمال دینی بازدارد. گفتار و رفتار وی چنان خشمی برانگیخت که در ۱۹۲۹ پاره‌پاره‌اش کردند و نظیر آن در بسیاری از نقاط دیگر نیز اتفاق افتاد.

در دوران تصفیه استالین یعنی از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ عدّه زیادی از علما و روحانیون به بهانه‌های مختلف کشته شدند و فقط از اورال و ولگا بیش از هفت هزار نفر به سببیه تبسید گردیدند و مفتی کشاف‌الدین ترجمانی با بسیاری از دوستان و آشنایانش به تهمت جاسوسی تیرباران شد و در یکی دو سال قبل از جنگ سختگیری دولت بجائی رسید که دیگر اثرزنده‌ای از اسلام به چشم نمی‌خورد.

حملة آلمان و خطر بزرگی که شوروی را تهدید می‌کرد استالین را مجبور به جلب محبت مسلمان‌ها نمود و با آنکه مداخله و نظارت شدید دولت و حزب در امور مذهبی همچنان ادامه داشت وی زبانی بدلجویی مسلمان‌ها پرداخت و بعد از آنکه کشاف‌الدین ترجمانی و یارانش را تیرباران نمود شخصی بنام «عبدالرحمن رسول» را مفتی اوفاکرد. این مرد که از لحاظ علم و سواد و خصائل و صفات ابدأ شایسته چنین مقامی نبود در سخنرانی‌های خود در ادای پوروسیه را سرزمین اسلام خوانده و بنام اسلام از مسلمان‌ها خواست که از این آب و خاک علیه تجاوزات «آلمان بی‌ایمان» چنانکه وظیفه دینی ایشان است دفاع کنند و در مساجد برای پیروزی ارتش سرخ دعا نمایند.

هر قدر خطر جنگ شدیدتر می‌شد اظهار علاقه دولت شوروی به اسلام افزایش می‌یافت

و در ۱۹۴۲ بدستور دولت کنگره مذهبی اوفا با شرکت هشتاد و پنج نفر از روحانیون مسلمان روسیه تشکیل و مأمور شد از قرآن و احادیث مطالبی استخراج کنند که دفاع از روسیه را وظیفه دینی مسلمانان بدانند. آلمانها هرجا از نواحی مسلمان نشین روسیه را که بتصرف درمی آوردند مساجد را باز کرده و مردم را در امور دینی خود آزاد می گذاردند ولی مفتی عبدالرحمن در رادیو آنها را به مسلمان کشی و ویران ساختن مساجد و اماکن مذهبی متهم می کرد.

در ۱۹۴۳ برای آنکه اینگونه تبلیغات بیشتر و بهتر صورت گیرد و توجه مسلمانان خارج جلب شود در تاشکند نظیر اوفا مرکزی دائر شد و پیر مرد هشتاد و پنج ساله ای بنام «ایشان با باخان عبدالمجید خان» از طرف دولت مفتی آنجا شد. یکی از علل این انتخاب سالخورده گی او بود چه به احتمال قوی بعد از جنگ چندان زنده نمی ماند تا اسباب زحمت کمونیستها شود. دولت شوروی خوش رفتاری با وی و خانواده اش را مانند جمیع آئینه ای در معرض تماشای مسلمانان داخل و خارج قرار داده بود. کمی بعد نظیر این مرکز در قفقاز شمالی نیز دائر شد. بدین ترتیب بعد از جنگ دوم چهار مرکز مذهبی برای مسلمانان روسیه وجود داشت:

۱ - اوفا که از دوره تزار باقی بود و از لحاظ علمی و معنوی از مراکز دیگر بالاتر بود و مسلمانان سیبری و روسیه اروپا به آنجا مراجعت می کردند.

۲ - تاشقند که مرجع مسلمانان قزاقستان و آسیای مرکزی بود و اهمیتش از آن جهت بود که بیش از پانزده میلیون مسلمان در حوزه کارش سکنی داشتند و شهرهای تاریخی و مراکز بزرگ اسلامی مانند بخارا و سمرقند و خبویه تابع آن بودند و دولت شوروی از لحاظ سیاست خارجی به آن توجه مخصوص داشت.

۳ - بادکوبه که کارهای مسلمانان شیعه مذهب آذربایجان را انجام می داد گرچه دیگر اثری از اختلافات شدید شیعه و سنی چنانکه سابق وجود داشت دیده نمی شد. مسلمانان این ناحیه قریب دو میلیون می باشند.

۴ - بوئی ناک که مرجع مسلمانان داغستان و شمال قفقاز است.

هریک از این مراکز زیر کنترل دقیق دولت شوروی است و مفتیها و پیشمازها و واعظین را دولت تعیین می کند و باید کمال صداقت و وفاداری را نسبت به دولت ابراز دارند و در خطبه نماز جمعه و اعیاد فطر و قربان نام دولت شوروی را با احترام تمام بعنوان «ولی امر» و مبعوث خدا ذکر کنند و مخصوصاً تصریح نمایند که نافرمانی از وی نافرمانی از خدا و پیغمبر است.

در رژیم شوروی مسلمانها با دیگران فرقی ندارند و دولت اصل سیاسی «جدائی بینداز و حکومت کن» را در کمال مهارت بین دستجات مسلمان اجرا می کند. عده جمهوریهای شوروی که اکثر مردم آن مسلمان بوده و شاید هنوز هم باشند شش تاست:

۱ - ازبکستان که در ۱۹۲۴ تاسیس شد و مرکز آن قبلا سمرقند بود و اکنون تاشقند است. دانشگاه و پرائی دارد و شعبه ای از فرهنگستان شوروی آنجا تشکیل میشود. و محصول گرانها و عمده آن پنبه است که آنرا طلای سفید لقب داده اند.

۲ - قزاقستان که در ۱۹۳۶ جمهوری کامل شد. مردم آن سابقاً گله‌دار و بیابان‌گرد بودند ولی دولت شوروی آنها را مجبور به شهرنشینی نمود ولی بامقاومت اهالی روبرو شد و جمع زیادی به چین مهاجرت کردند و دولت عده بسیاری از روسها را با آنجا کوچ داد بطوریکه قزاقها در اقلیت افتادند.

۳ - قرقیزستان که تقریباً وضع قزاقستان را داشت .

۴ - ترکمنستان مردم اینجا نیز گله‌دار و بیابانگرد بودند به زور دولت شهر نشین شده به پنبه کاری پرداختند .

۵ - تاجیکستان که قبلاً ضمیمه ازبکستان بود و در ۱۹۲۹ جمهوری مستقلی شد .

۶ - آذربایجان که در ۱۹۲۰ تاسیس گردید و بعدها با انضمام ارمنستان و گرجستان و قفقاز فدراسیون شد.

علاوه بر اینها ده جمهوری «نیم مستقل» مسلمان هست که مستقیماً تابع مسکو می‌باشند و مردم آنها بیشتر تاتار و باشکیر هستند و شهر عمده آنها قازان است که سابقاً یکی از بزرگترین مراکز فرهنگی مردم ترک زبان روسیه و آسیای مرکزی بود.

از کتاب طرفه‌ها

اقبال یغمائی

عدالت عمر

عمر، نیم شبی از درسرای گذشت. آواز زنی شنید که از سوزدل میخواند. درزد. چون زن ظاهر شد، گفت: در این بیگانه چه می‌خواندی. زن گفت: ای امیرالمؤمنین، دیری است که شوی مرا به جایی دور از خانمان خود به کاری فرستاده‌ای؛ من و او هر دو جوانیم، از سوز آرزومندی بی‌تی چند در فراقش می‌خواندم. دل عمر درد آمد. گفت: وای بر من! هم در آن نیمه شب بر در - سرای حصه دختر خود رفت و در بکوفت. حصه چون آواز پدر را شنید در را گشود. گفت: یا امیرالمؤمنین، خیر باد، این بیگانه به چه حاجت قدم رنجه فرموده‌ای؟ عمر جواب داد: دخترم، چیزی از تو می‌پرسم، شرم مدار و راست بگوی. گفت: پرس. گفت زن جوان تازه به شوی رفته، چند گاه بی‌شوهر صبوری تواند کرد. گفت افزون برشش ماه، به رنج افتد.

چون شب سپری شد و خورشید سرزد عمر به جایگاه حکومت رفت، به جمله فرمانداران نوشت که هیچ مأموری را به هیچ کار، زیاده از شش ماه دور از یار و دیارش ندارند.